

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده گذشته

تا اینجا به این نتیجه رسیدیم که گرچه فرمایش محقق نائینی(ره) که می‌فرماید وطی بعنوان اینکه محرم است، نمی‌تواند مصداق برای نکاح قرار گیرد، گفتیم این فرمایش مخدوش است، و لو ما فرض کنیم وطی عنوان حرام را دارد، روی همین مبنایی که در باب اجتماع امر و نهی، و لو اینکه اینجا بحث امر و نهی نیست، اما اجتماع دو عنوان به دو جهت در اینجا وجود دارد، روی این مبنا مسأله حل می‌شود و اشکالی متوجه نمی‌شود. و عرض کردیم که آن تفصیلی که بین ترکیب اتحادی و انضمامی دارد، ما در مباحث اصول، اساس این تفصیل را نپذیرفتیم.

فرمایش محقق اصفهانی(ره) و محقق خوئی(قده)

اما نکته‌ای که وجود دارد کلامی است که محقق اصفهانی(ره) فرموده است و محقق خوئی(ره) هم نظیر این بیان را دارد و آن این است که ما به چه ملاکی می‌توانیم بگوییم این وطی، وطی محرم است؟ اگر ما از قبل، دلیل واضحی داشتیم بر اینکه نکاح، «لا ینعقد الا باللفظ المعین المخصوص»، آنوقت نتیجه این می‌شود که اگر بدون لفظ، یک تمتعی و وطی باشد، حرام است. اما الان بحث ما با قطع نظر از این است. یعنی ما نمی‌توانیم بگوییم که حتماً یک لفظ خاصی در اینجا دخالت دارد. الان بحث ما در این است که آیا اساساً لفظ معتبر است، یا معاطات بنفس فعل هم محقق می‌شود؟ اگر کسی گفت معاطات بنفس فعل محقق می‌شود، همان اولین لحظه تماس، نکاح محقق شده است، و حتی نه متأخر از آن. نکته‌ای که باید به آن توجه کرد، أصلاً در باب عقود و ایقاعات، عنوان سبب و مسبب در کار نیست؛ اگر در «لفظ» تعبیر کردیم که «سبب» برای نکاح است، تعبیر غلطی است. لفظ، «موضوع» و «ظرف» است. این اسباب معاملات؛ چه لفظ چه فعل و چه اشاره، هر چه که باشد، بحث از اینکه بگوییم این عنوان «سبب» است و مسبب متأخر از آن است، این بحث درستی نیست.

ما مکرر این را در بحث معاملات مورد بحث قرار دادیم. در معاملات، انشاء، ظرف است، وقتی محقق شد، نکاح هم محقق شده است. نمی‌گوییم انشاء که تمام شد، در رتبه بعد، حالا متأخراً نکاح می‌آید، بلکه انشاء که تمام شد، الان نکاح هست، چه انشاء قولی و چه انشاء فعلی. در نکاح هم اگر کسی قایل شد که نکاح معاطاتی داریم، اولین لحظه تماس، نکاح محقق شده است، دیگر چیزی بعنوان حرام نداریم. محقق اصفهانی(ره) می‌فرمایند وطی در اینجا، عنوان وطی حرام را ندارد. بنابراین اگر این را گفتیم که حرف درستی هم هست، أصلاً دیگر مجالی برای کلام محقق نائینی(ره) باقی نمی‌ماند. منتها مطلبی که هم محقق نائینی(ره) دارند و هم در کلمات دیگران هست - که آن هم متخذ از محقق نائینی(ره) است -، ما هم آن را می‌پذیریم، اگر هم بنحو کلی قبول کنیم به اینکه معاطات در نکاح جریان دارد، باید یک فعلی باشد که عقلایی و متعارف باشد، فعلی که در بین عقلا، مصداق برای

نکاح تلقی شود، و عنوان وطی نمی‌تواند از مصادیق این فعل باشد، وطی یک فعلی نیست که عقلا بوسیله آن، نکاح را محقق بدانند.

نتیجه بحث تا اینجا

پس نتیجه این شد؛ بعد از اینکه گفتیم قاعده این است که معاطات در جمیع عقود و ایقاعات وجود دارد الا ما خرج بالدلیل، وقتی می‌گوییم قاعده این است که در هر معامله‌ای، اعم از بیع، اجاره، هبه، و قرض، معاطات جریان دارد الا ما خرج بالدلیل، در نکاح هم این را می‌گوییم، و می‌گوییم علی القاعده در نکاح هم باید معاطات جریان داشته باشد. پس ما قبلاً اثبات کردیم که قاعده اولیه، جریان معاطات در همه عقود و ایقاعات است. این قاعده را از دو جا استفاده کردیم؛ یکی عمومات و اطلاقات معاطات، دیگری - که ما بیشتر هم روی این تکیه کردیم - اینکه ما اصلاً برای «لفظ» - لا فی صحة المعاملة و لا فی لزوم المعاملة - خصوصیتی قائل نیستیم. ما این مطلبی را که بین قدما و مقداری هم بین متأخرین مشهور بوده؛ که عقود لازم، متوقف بر لفظ است، قبول نکردیم. وقتی می‌گوییم «لفظ» دخالتی ندارد، نه در صحت و نه در لزوم، وقتی می‌گوییم عمومات و اطلاقات در باب معاطات جریان دارد، نتیجه‌ی این دو مبنا این است که معاطات در هر عقد و ایقاعی جریان دارد، إلا جایی که دلیل خاص بر عدم جریانش داشته باشیم. آنگاه در باب نکاح، برای اینکه ببینیم آیا دلیل خاص داریم یا نه، یک بیان، کلام محقق نائینی(ره) بود که مورد مناقشه واقع شد.

دلیل دوم بر عدم جریان معاطات در نکاح و نقد آن

بیان دوم این است که ما اجماع داریم بر عدم جریان معاطات در خصوص نکاح، نه فقط اجماع شیعه و حتی نه فقط اجماع فریقین، بلکه اجماع المسلمین بر این است که نکاح باید با یک «لفظ»، آن هم لفظ خاص منعقد شود، اما با فعل منعقد نمی‌شود. محقق خوئی(ره) نیز در موسوعة الامام الخوئی، ج 33، ص 128 می‌فرمایند «قد یقال باجماع علماء المسلمین». مرحوم محدث بحرانی(ره) نیز در حقائق، ج 23، ص 156 فرموده است «أجمع العلماء من الخاصة و العامة على توقف النكاح على الإيجاب و القبول اللفظيين»؛ خاصه و عامه بر این معنا اتفاق دارند. و نیز به این اجماع در این موارد اشاره شده است: شیخ(ره) در مبسوط، ج 4، ص 193، شهید(ره) در کتاب روضه، شهید ثانی(ره) در مسالک، ج 7 (چاپ جدید)، ص 97، و تقریباً کثیری از فقها این اجماع را نقل کرده‌اند.

نقد دلیل دوم

تنها اشکالی که در این اجماع می‌شود این است که اجماع مدرکی است، و اجماع مدرکی اعتبار ندارد. بعضی از روایات هست که از آنها استظهار می‌شود که لفظ در خصوص نکاح معتبر است، و چه بسا این اجماع مستند به این روایات باشد.

جواب از اشکال بر اجماع

در مقابل این اشکال، دو جواب داریم؛ جواب اول در همین مباحث اصول گفتیم به نظر ما اجماع مدرکی اشکالی ندارد و این حرفی که امروزه هم خیلی شایع است که بزرگان می‌فرمایند اجماع مدرکی فایده‌ای ندارد، ما آنجا روشن کردیم مدرکی بودن،

قادر در ملاک حجیت اجماع نیست. بحثش مفصل است به همان بحث مراجعه بفرمایید.

اما جواب دوم این است که تصادفاً این اجماع، مدرکی نیست. دقت کنید؛ کثیری از فقها که آمده‌اند گفته‌اند در ایجاب و قبول نکاح، ایجاب و قبول لفظی معتبر است، به روایتی استدلال نکرده‌اند. آن مقدار که من دیده‌ام؛ استدلال به روایات در همین فقهای اخیر است و إلا در فقهای متوسط و در فقهای متقدم به روایت استناد نکرده‌اند. حتی به حدیث «إِنَّمَا يَحِلُّ الْكَلَامُ وَ يَحْرَمُ الْكَلَامُ» - که بحث مفصلش را بیان کردیم - هم استدلال نکرده‌اند. لذا نمی‌توان همینطوری بی‌جهت بگوییم این هم اجماع مدرکی است و آن را کنار بگذاریم. خصوصاً یک اجماعی است که اختصاص به علمای شیعه ندارد، اختصاص به علمای عامه ندارد، همه‌ی مسلمین بر آن اجماع دارند. حالا من می‌خواهم این را عرض کنم که در همین تعابیر امام(رض) می‌فرمایند «اجماع» یا «ارتکاز متشرعه». و حق هم همین است. اصلاً در باب نکاح؛ ارتکاز متشرعه بر این بوده که باید «لفظ» باشد. از زمان ائمه معصومین(ع) آن عقودی که بعنوان عقد نکاح واقع می‌کردند، تماماً با لفظ بوده، بعد از آن ائمه(ع) هم همینطور؛ ارتکاز متشرعه چنین چیزی است. نمی‌توانیم بگوییم ارتکاز متشرعه مدرک دارد.

مدرک در فتوای فقیه معنا دارد، فقیه اگر یک فتوایی داد مستند به یک مدرک، بگوییم این مدرکش است، اما در ارتکاز متشرعه که مدرک معنا ندارد. مگر اینکه کسی بگوید ارتکاز متشرعه از همین فتاوای فقها گرفته شده است. اگر در جایی ارتکاز متشرعه از فتوای فقها گرفته شده باشد، اشکال وارد است. یعنی اگر فتوا مدرکی بود، ارتکاز هم مدرکی می‌شود. اما آیا واقعا همه جا می‌توانیم بنحو کلی بگوییم ارتکاز متشرعه ناشی از فتوای فقهاست؟ خیر.

در همین باب نکاح، ارتکاز متشرعه بر چنین معنایی است. حتی من می‌خواهم در باب حلق لویه هم این حرف را عرض کنم. در باب حلق لویه، نیازی به اجماع یا آن روایت امام هشتم(ع) نیست، ارتکاز متشرعه بر این بوده که حلق لویه جایز نیست. این مستند به فتوای فقها هم نبوده. شرع را از نسل قبل همینطور اخذ کرده‌اند، آن نسل هم از نسل زمان ائمه معصومین(ع)، نسل در زمان ائمه معصومین(ع) هم اینطور نبوده که مستند به فتوای شخص خاص، این کار را انجام دهند. بنابراین؛ قویاً اینجا اجماع هست، مدرکی هم نیست، ارتکاز متشرعه داریم و این ارتکاز متشرعه جلوی ما را می‌گیرد و سبب می‌شود که نکاح معاطاتی را نپذیریم. اینجا به نظر ما اجماع و ارتکاز متشرعه جلوی فقیه را می‌گیرد و اجازه نمی‌دهد که فقیه فتوا به جریان نکاح معاطاتی دهد. پس نکاح معاطاتی لا يجوز و لا یصح. دو مطلب باقی می‌ماند یکی محقق خوئی(ره) به روایاتی در باب نکاح متعه استدلال کرده‌اند بر اعتبار لفظ در نکاح. دوم اینکه بعضی به برخی روایات استدلال کرده‌اند که معاطات در نکاح جریان پیدا می‌کند.

بحث اخلاقی: ذکر خدا و اهمیت توجه به آن (بخش دوم)

در بحث اصول عرض کردیم که مهمترین چیزی که انسان را در مسیر تربیت و تخلّق به اخلاق الهی قرار می‌دهد، ذکر خداست. شاید چیزی از این بالاتر نداشته باشیم. علت اصلی این که در قرآن به پیامبر اکرم(ص) و شاید کثیری از انبیاء، این معنا به عنوان امر، متوجه آنها شده است، که در درس اصول هم عرض کردم که بعید نیست که این یکی از واجبات بر انبیا و خصوصاً بر پیامبر ما بوده است. و اینکه پیامبر(ص) بعضی از انکار را در جمیع ایام با تعداد، مثلاً روزی هفتاد مرتبه می‌خواندند، که «اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا»؛ این از این جهت بوده که بعنوان یک واجب بوده است. عرض می‌کنم فقط ظواهر همین امری که در قرآن واقع شده است «وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً» □ اینها ظهور در این دارد که بر آنها واجب است.

حالا نکته‌ی بسیار مهمی که در مسأله ذکر خدا هست و باید ما به آن توجه کنیم و خیلی از ما از این نکته غافل هستیم، این است که مقوم اصلی ذکر خدا؛ «نسیان غیر خداست». این مقوم در سایر ذهنها وجود ندارد. اگر کسی یادی کند از یک عالمی، یادی کند از یک آدم صالحی، این منافات ندارد که از دیگران هم یادی کند و یادی از امور غیر آن هم داشته باشد. اما در ذکر خدا، انسان وقتی می‌تواند بگوید من ذکر خدا دارم و من ذاکر هستم، که از غیر خدا بطور کلی نسیان پیدا کند. حالا این که گاهی

اوقات بر خیلی از این اذکار لفظی ما، اثر و تأثیری مترتب نیست، برای این است که ما لقلقه لسان می‌کنیم. قلب و دلمان هزار جا سیر می‌کند.

اگر انسان خودش را دائماً در محضر خدا ببیند، برای غیر خدا هیچ اعتباری قائل نمی‌شود. این که می‌گوییم غیر خدا، خود شخص را هم شامل می‌شود. یعنی حتی زمانی هم که در محضر خداست، توجه کند و باور کند که این لحظه‌ای بوده که او اجازه داده است که در محضر خدا باشد. وقتی انسان برمی‌خیزد و نماز شب می‌خواند، در ذهنش خطور کند که من خودم بلند شدم!! و من خودم بستر گرم رختخواب را کنار گذاشتم! و برای نماز بلند شدم!!! ولی مهمترین ایراد بر این عمل، همین است. انسان وقتی چشمش را از خواب باز می‌کند و می‌نشیند، تا زمانی که برود وضو بگیرد برای نماز، همان لحظه باید بگوید که او من را بیدار کرد، او اجازه ورود داد، او اجازه تکلم داد.

أصلاً من قابل نیستم که برخیزم مقابل او بایستم و صحبت کنم. او به من اجازه داد. این می‌شود «ذکر خدا». چه بسا اثر همین توجه، از خود همان نماز بیشتر باشد. یک روایتی را می‌خوانم، واقعا باید روی این روایت تأمل کرد. بحث «ذکر» هم در قرآن و هم در روایات وارد شده است. در نهج‌البلاغه، خطبه 222، امیرالمؤمنین (ع) یک بیان مفصلی دارد که «چه کسانی اهل ذکر هستند» (که اگر توفیق شد آن را می‌خوانیم تا ببینیم این ملاک‌هایی که امیرالمؤمنین (ع) برای اهل ذکر داده است، شاید نوع ما یکی از اینها را هم نداشته باشیم تا چه برسد به همه این ملاکات). اما در این حدیث قدسی که کوتاه است، پیامبر (ص) از خداوند تبارک و تعالی حکایت می‌کند که خداوند متعال فرموده است که «اذا كان الغالب على عبدی ذکری»؛ وقتی غالب اوقات بنده من یاد من باشد - باز همینجا توجه می‌دهم که ما در هر کاری که داریم، خدا را وسط کار یا آخر کار به یاد می‌آوریم، آن موقع به او توجه پیدا می‌کنیم.

مثلاً می‌گوییم خودمان مسائل علمی را فکر کنیم، وقتی به مشکل برخورد کردیم، آنگاه دست به درگاه خدا بلند می‌کنیم. از همان اول باید بگوییم فکر ما دست اوست، قوت فکر ما در دست اوست، ذهن ما در دست اوست، تا ببینیم او چه مقداری به ما کمک می‌کند. اگر از ابتدا اینطور پیش برود، فکرش نورانی می‌شود، ذهنش نورانی می‌شود، لسانش نورانی می‌شود. پس فرمود: «اذا كان الغالب على عبدی ذکری تولیتُ اموره»؛ خیلی حرف در این «تولیت اموره» است. یعنی واسطه قرار نمی‌دهم، در اداره امور او خودم عهده دار امور او می‌شوم. «و کنت جلیسه و انیسه و محدثه»؛ آنهایی می‌توانند این را معنا کنند که خودشان اهل ذکر باشند نه از من بیچاره‌ای که حالا اهل ذکر که نیستم اهل نسیان هم هستم. خیلی از ما اصلاً در وادی نسیان هستیم، تا چه رسد به اینکه بخواهیم اهل ذکر باشیم. معنایش چیست؟ «کنت جلیسه»؛ همنشین او من هستم؛ «و انیسه»؛ انیس او من هستم و آنی که با او حرف می‌زند من هستم. این داستان را هم عرض کنم؛ این داستان را مرحوم ملا حسین کاشفی در کتاب چهل حدیثی که دارد نقل می‌کند. همین ملاحسین کاشفی صاحب «روضه الشهداء» و «اخلاق محسنین» و کتاب‌های معروفی دارد، یک «چهل حدیث» هم دارد. آنجا از یکی از بزرگان نقل می‌کند می‌گوید: من یکوقتی دیدم در کنار دریا یک مردی با دخترش ایستاده بود. او از دریا ماهی می‌گرفت، بدست دخترش می‌داد که این را نگهدارد. کارش ماهیگیری بود.

دخترش هم از این طرف پرت می‌کرد در دریا! گفت من رفتم جلو به دختر گفتم پدرت این همه زحمت می‌کشد ماهی را صید می‌کند، تو از آن طرف آن را به دریا پرت می‌کنی؟! گفت هر ماهی که بدست من آمد، من این صدا را شنیدم که به آن ماهی خطاب می‌شد: «تو از یاد من غافل شدی که در دام صیاد افتادی!». بعد این دختر هم اهل معرفت و فهم بود، به ماهی خطاب می‌کرد: «ماهی که از یاد خدا غافل باشد بدر قوت ما نمی‌خورد» و آن را به دریا پرت می‌کرد! چقدر خوب است انسان اینطور شود! خطاب به ماهی را بفهمد و بشنود. «کنت محدثه» معنایش این است. انسان وقتی اهل ذکر شد، امکان ندارد لقمه حرام یا شبهه‌ناک جلوی او بگذارند و او نفهمد. درست این خطاب به او می‌شود که رها کن این لقمه را، این می‌شود «کنت محدثه». خداوند همه ما را از اهل ذکر قرار دهد. إن شاء الله.

و صلى الله على سيدنا محمد و آله اجمعين.